

خیلواکی



استقلال

www.esteqaal.net

۱۰ سپتمبر، ۲۰۲۶

احمد فواد ارسلا

واخان در برابر سی پیک: خط گسست جیوپولیتیکی که پاکستان نمی‌تواند بپذیرد



رفتار پاکستان در قبال افغانستان از حد بازی های پنهانی گذشته و به خرابکاری آشکار رسیده است. این دیگر موضوع ابهام ستراتیژیک یا روایت های رقیب نیست. این یک کارزار سنجیده است برای نگه داشتن افغانستان در حالت ضعف، انحراف و بی ثباتی، آن هم در زمانی که خود پاکستان زیر فشار بحران های داخلی اش به سختی پایرجا مانده است. به وضعیت امروز پاکستان نگاه کنید. کشمیر همچنان یک منازعه ای مزمن است که اسلام آباد از آن به صورت لفظی بهره برداری می کند، اما در عمل قادر به حل آن نیست. بلوچستان در وضعیت شورش دوامدار قرار دارد، جایی که گروه های مسلح به گونه ای پی هم به دولت و تهداب های کلیدی آن حمله می کنند. در خیبر پختونخوا، خشونت های شبه نظامی با شدت دوباره اوج گرفته و ناکامی کامل سیاست دیرینه پاکستان در پرورش نیروهای نیابتی را آشکار ساخته است. این ها مسائل حاشیه ای نیستند، بلکه شکاف های عمیق ساختاری اند که انسجام داخلی دولت پاکستان را تهدید می کنند.

کشوری که زیر چنین فشارهایی باشد، همسایگی خود را باثبات نمی سازد. بی ثباتی اش را صادر می کند.

افغانستان همیشه آسان‌ترین هدف بوده است. برای دهه ها، پاکستان آن را نه به عنوان یک همسایه‌ی مستقل، بلکه به عنوان «عمق ستراتیژیک» تلقی کرده است، فضایی برای کنترل، دستکاری و در صورت نیاز، بی‌ثبات‌سازی. آنچه اکنون تغییر کرده این است که افغانستان در حال دیدن راهی برای خروج از این تله است. و آن مسیر از واخان می‌گذرد.

دهلیز واخان صرفاً یک نوار دورافتاده‌ی جغرافیایی نیست. این یک گسست جیوپولیتیکی است. اگر توسعه یابد، افغانستان را مستقیماً به چین وصل می‌کند و راه‌هایی به آسیای میانه می‌گشاید که به‌طور کامل پاکستان را دور می‌زنند. همین تغییر واحد، یکی از نیرومندترین ابزارهای اسلام‌آباد، یعنی انحصار آن بر تجارت و ترانزیت افغانستان را درهم می‌شکند.

سال‌ها پاکستان از جغرافیا برای وابسته نگه‌داشتن افغانستان استفاده کرده است. اموال تجاری باید از بنادر پاکستان عبور می‌کردند. مسیرهای تجارتی می‌توانستند هر زمان باز یا بسته شوند. فشار اقتصادی هرگاه کابل از خط تعیین‌شده خارج می‌شد، اعمال می‌گردید. واخان این نما را به‌طور کامل تهدید می‌کند.

و از دید پاکستان، یک خطر بزرگ‌تر هم دارد. این مسیر، جایگاه محوری دهلیز اقتصادی چین-پاکستان را تضعیف می‌کند.

سی پیک هرگز فقط در مورد جاده و بندر نبود. هدف آن این بود که پاکستان را به جزء جدایی‌ناپذیر ستراتیژی منطقه‌ای چین بدل کند. اگر افغانستان بتواند از طریق واخان به چین وصل شود، این انحصار شروع به فرسایش می‌کند. پیکنگ انتخاب‌های بیشتری به‌دست می‌آورد. پاکستان اهرم فشار خود را از دست می‌دهد. نقش آن از شریک حیاتی به یکی از چندین مسیر ممکن تقلیل می‌یابد.

برای اسلام‌آباد، این یک کابوس ستراتیژیک است.

نتیجه قابل پیش‌بینی است. هرگاه پاکستان نتواند یک جریان را کنترل کند، تلاش می‌کند آن را مختل سازد. موج اخیر خشونت، ترور و بی‌ثباتی در شمال افغانستان، بخصوص در بدخشان، جدا از این زمینه نیست. این‌ها اعمال تصادفی نیستند. دقیقاً در مناطقی رخ می‌دهند که برای عملی‌شدن واخان حیاتی‌اند. هدف روشن است: منطقه را بی‌ثبات نگه‌دار، خطرات امنیتی را بالا ببر، و هرگونه سرمایه‌گذاری جدی در اتصال منطقه‌ای را به اندازه‌ای پرخطر کن که عملی نشود.

این رفتار تازه نیست. پاکستان طی دهه‌ها این روش را تکامل داده است. از طریق نیروهای نیابتی نفوذ می‌سازد، دخالت را انکار می‌کند، و در پشت زبان دیپلماتیک پنهان می‌شود، در حالی که واقعیت‌ها را در میدان شکل می‌دهد. تفاوت اکنون این است که سطح مخاطره بالاتر رفته و این نمونه عمل آشکارتر شده است.

در عین حال، پاکستان تلاش می‌کند یک چهره‌ی عمومی متناقض را حفظ کند. مقام‌ها از تجارت، همکاری و حتی علاقه‌مندی به اتصال از طریق واخان سخن می‌گویند. اما این اظهارات زیر بررسی دقیق فرو می‌ریزند. یک دهلیز در محیطی آلوده به ناامنی عملی نیست. نمی‌توان همزمان از تجارت حمایت کرد و بی‌ثباتی‌ای را تقویت نمود که تجارت را ناممکن می‌سازد.

این دوگانگی تصادفی نیست. این سیاست است.

عواقب جهانی این وضعیت جدی است. یک افغانستان باثبات که از طریق واخان وصل شود، می‌تواند تجارت منطقه‌ای را دگرگون کند، آسیای میانه، آسیای جنوبی و چین را به شیوه‌های تازه به هم پیوند دهد. می‌تواند وابستگی به مسیرهای محدود را کاهش دهد و در زنجیره‌های تأمین تنوع ایجاد کند. همچنان می‌تواند فضای فعالیت شبکه‌های فرامرزی افراطی را محدود سازد، با جایگزین کردن انزوا با یکپارچگی اقتصادی.

اما اقدامات پاکستان در جهت مخالف حرکت می‌کند. با دامن زدن به بی‌ثباتی، اتصال منطقه‌ای را تضعیف می‌کند، جریان‌های بالقوه‌ی تجارت را مختل می‌سازد، و شرایطی را که افراط‌گرایی در آن زنده می‌ماند، طولانی‌تر می‌کند. این فقط مشکل افغانستان نیست. این یک خطر منطقه‌ای و جهانی است.

در این میان، یک تناقض عمیق‌تر نیز وجود دارد. پاکستان در سطح بین‌المللی خود را شریک مبارزه با تروریسم و ثبات منطقه‌ای معرفی می‌کند. اما رفتار ستراتیژیک آن نشان می‌دهد که هنوز بی‌ثباتی کنترل‌شده را به‌عنوان یک ابزار مفید می‌بیند. این تناقض هر روز دشوارتر از قبل قابل نادیده گرفتن است.

واقعیت صریح است. پاکستان از یک افغانستان باثبات بیشتر از یک افغانستان بی‌ثبات هراس دارد. افغانستان باثبات به مسیرهای پاکستانی وابسته نخواهد بود. مداخله‌ی بیرونی را نمی‌پذیرد. انتخاب‌ها، شرکا و استقلال خواهد داشت. واخان نماینده‌ی همین امکان است. به همین دلیل است که به‌صورت غیرمستقیم، خاموش و دوامدار هدف قرار می‌گیرد. این حدس و گمان نیست. این نتیجه‌ی منطقی انگیزه‌ها، جغرافیا و دهه‌ها پیشینه است. پاکستان برای حفظ اهرم فشار خود عمل می‌کند، حتی اگر به معنای نگه‌داشتن افغانستان در بی‌ثباتی باشد.

پرسش اکنون این است که آیا منطقه و جامعه‌ی جهانی حاضر است این نمونه را آن گونه که هست ببیند و مطابق آن عکس‌العمل نشان دهد یا نه. زیرا تا زمانی که این ستراتیژی بدون پاسخ بماند، افغانستان میدان رقابت باقی خواهد ماند، نه به این دلیل که توان ثبات ندارد، بلکه به این دلیل که کسی فعالانه تلاش می‌کند مانع آن شود.

پایان